

مقایسه اندیشه‌های عرفانی
خواجه یوسف همدانی و شیخ نجم‌الدین رازی
در کتاب رتبة الحیات و مرصاد العباد

اثر: دکتر علی محمد مؤذنی
استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

(از ص ۱۷ تا ۲۹)

چکیده:

در این مقاله سعی شده است تا اندیشه‌های عرفانی دو عارف نامدار خواجه یوسف همدانی و شیخ نجم‌الدین رازی در دو اثر آنها یعنی رتبة الحیات و مرصاد العباد بررسی و سنجیده شود. از موارد مشابه در همگونی کتاب انگیزه تألیف آنها بوده است که هر دو به دنبال پرسش و درخواست طالبان و مریدان آنها پدید آمده‌اند. آنگونه که کتاب رتبة الحیات بدین شیوه با پرسشی از مریدان آغاز می‌شود: «پرسیدی و فکک الله لما یحب و یرضی که زنده کیست و زندگانی چیست؟» و مرصاد العباد هم به تصریح نجم دایه به درخواست مریدان نگاشته شده است: چنانکه گوید «مدتی بود تا جمعی طالبان محقق و مریدان صادق هر وقت از این ضعیف، با قلت بضاعت و عدم استطاعت مجموعه‌ای به پارسی التماس می‌کردند.»

دل و اطوار آن و ذکر و مراحل معرفت از موارد دیگری از محتوای دو کتاب است که قابل انطباق با هم هستند و بیانگر این مسأله است که اندیشه‌های این دو عارف بزرگ از سر چشمه‌ای واحد برگرفته شده است.

واژه‌های کلیدی: خواجه یوسف، رتبة الحیات، نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، دل، معرفت، ذکر.

مقدمه:

امام ابویعقوب، یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسین بن وهرة بوزنجردی همدانی (۴۴۰ یا ۴۴۱ - ۵۳۵ ق)، صوفی و از پیشوایان طریقتی که در دوره‌های بعد به نام «خواجهقان» یا نقشبندیان شهرت یافت. وی در هجده سالگی برای تحصیل به بغداد رفت و به حلقه درس ابواسحاق شیرازی متوفی ۴۷۶ ق فقیه معروف شافعی و مدرس و رئیس نظامیه بغداد پیوست و به تحصیل فقه و حدیث و کلام پرداخت و به علت هوش و شایستگی، سرآمد همگان شد. به علت تقرب وی به ابواسحاق شیرازی در علم خلاف (کلام و جدل) چنان تسلطی یافت که در سالهای بعد در حدود ۶۵ سالگی (۵۰۶ ق) در نظامیه بغداد یعنی همانجایی که درس خوانده بود به وعظ و ارشاد پرداخت و گویند روزی در یکی از وعظهای او فقیهی به نام ابن سقا برخاست و مسئله‌ای پرسید و او را آزد و سخنان بی ادبانه برزبان راند. خواجه یوسف گفت: «بنشین، از سخن تو بوی کفر می شنوم. باشد که در دین اسلام نمیری!» این همان ابن سقا است که در دوره‌های بعد به متون فارسی راه یافته است و خاقانی هم بدان اشارت کرده است.

بدل سازم به زئار و به برنس ^{تال جامع علوم انسانی} ردا و طیلسان چون پورسقا سرانجام ابویعقوب از طریق شریعت به طریقت رسید و با برپا ساختن خانقاهی بزرگ در مرو، ریاضت و مجاهدت را پیشه خود ساخت. انتساب وی در تصوف به شیخ ابوعلی فارمدی است و گفته‌اند که با شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی نیز صحبت داشته است (جامی نفحات الانس، ۳۸۰).

خلفای وی چهار نفر بودند: خواجه عبدالله برقی و خواجه حسن اندقی و خواجه یسوی و خواجه عبدالخالق غجدوانی.

دانشمندان و بزرگانی که به خراسان سفر می‌کردند برای دیدار با ابویعقوب به مرو می‌رفتند و از وی بهره می‌گرفتند از میان اینان می‌توان به سنایی غزنوی، ابوبکر

خطیب، ابوالقاسم قزوینی، ابو حفص زاهد همدانی و ابوالمحاسن خلیلی اشاره کرد (سبکی ۱۵۵/۶، ۱۲۳/۷، ۲۴۸، ۳۱۵).

آثار وی:

۱- رتبه الحیات کتاب کوچکی است به زبان فارسی که به صورت پرسش و پاسخ تصنیف شده.

۲- دو رساله عرفانی دیگر نیز به وی منسوب است نخستین رساله ۱/۵ برگی فارسی است که به شماره ۲۱۱۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و درباره مراتب توحید و موحدان است.

رساله دیگر به زبان عربی و در ۴ برگ است که به شماره ۱۷۹۷ نسخه‌های خطی کتابخانه سپهسالار نگهداری می‌شود و درباره دوری از گناهان و تمسک به سنت و پرهیز از دوستی دنیا است.

در نفحات الانس داستانی از شیخ نجیب‌الدین بُزْغَش شیرازی نقل می‌کنند که ابو یعقوب را به خواب دیده که وی گفته است: «من مصنف آن جزوهایم که طالب وی بودی ابو یوسف همدانی! و آن را رتبه الحیاة نام است و مرا دیگر مصنفات است از آن خوبتر مثل منازل السائرین و منازل السالکین چون از خواب درآمد عظیم خرم شدم» (جامی، نفحات، ۳۸۲) که در فهرست‌های نسخ خطی نام و نشانی از این کتاب نیست و ظاهراً از میان رفته است. تا قبل از قرن ۵ غالباً عرفا معارف خود را از طریق وعظ به پیروان خود منتقل می‌کردند و به صورت مکتوب چیزی از خود باقی نمی‌گذاشتند. در میان مریدان افرادی بودند که تقریرات مشایخ را املا می‌نمودند که امروز به صورت «ملفوظات»، بخش عظیمی از متون عرفانی فارسی را تشکیل می‌دهد. با این وجود برخی از آثار، به درخواست و اصرار مریدان و پیروان توسط مشایخ نگاشته شده است به عنوان مثال کتاب «کشف المحجوب» هجویری که از

مهمترین کتب عرفانی فارسی است به تقاضای شخصی بنام ابو سعید الهجویری نگاشته شده است که وی از هجویری

می پرسد: «بیان کن مرا اندر تحقیق طریقت تصوّف و کیفیت مقامات ایشان و بیان مذاهب و مقالات ایشان و اظهارکن مرا رموز و اشارات ایشان و چگونگی محبت خداوند عزوجل و کیفیت اظهار آن بر دلها و سبب حجاب عقول ازکنه و ماهیت آن و نفرت نفس از حقیقت آن و آرام روح با صفوت آن و آنچه بدین تعلق دارد از معاملات آن...» (هجویری، ص ۷). نامه های عین القضاة نیز بدین شیوه پدید آمده است و حتی «مثنوی معنوی» مولانا به همت و درخواست حسام الدین چلبی از یاران نزدیک مولانا سروده شده است. تحریر دوگانه کتاب مرصادالعباد نیز از این دست است آنجا که شیخ نجم الدین رازی می گوید:

مدتی بود تا جمعی طالبان محقق و مریدان صادق هر وقت از این ضعیف با قلت بضاعت و عدم استطاعت مجموعه ای به پارسی التماس می کردند اگر چه پیش از این چند مجموعه در قلم آمده بود به حسب استعداد و التماس هر طایفه، فاما مجموعه ای می خواستند قلیل الحجم کثیر المعنی که از ابتدا و انتهای آفرینش و بدو سلوک و نهایت سیر و مقصد و مقصود عاشق و معشوق خبر دهد هم جام جهان نمای باشد و هم آئینه جمال نمای، هم استفادت مبتدی ناقص را شامل بود و هم افادت منتهی کامل را (نجم الدین رازی مرصادالعباد، ۱۵).

آغاز کتاب رتبه الحیات بیانگر همین شیوه است چنانکه گوید: پرسیدی و فقک الله لما یحب و یرضی که زنده کیست و زندگانی چیست؟ (رتبه الحیات، ۲۷).

شاید دلیل اینکه ابویعقوب این کتاب را رتبه الحیات نامیده است از آن رو می باشد که در تفکر عرفانی سه مرحله از حیات انسانی را به هم پیوسته و مربوط می دانند و آن سه مرحله همانست که بعداً در کتاب مرصادالعباد به (۱) مبدأ (۲) معاش و (۳) معاد تعبیر شده است و معاش ما یعنی وقت تعلق روح به قالب

درجه و رتبه و مرحله‌ای از زندگی ما را تشکیل می‌دهد و حدیث معروف: «کما تعیشون تموتون و کما تموتون تحشرون» (مرصاد، ص ۳۴۳) این مدعا را تأیید می‌نماید: و این بدان معنی نیست که این رتبه از حیات که معاش است باید به یکبارگی از دست داد و لوازم زندگی و حیاتِ قالب را فروگذارد. خداوند بزرگ از روی حکمت نیروی عقل و غضب و شهوت را در انسان ترکیب کرد که از هرکدام به اندازه ضرورت، طبق قانون شرع و فرمان عقل بهره گرفت. در متون اخلاقی این تعبیر به صورت‌های گوناگون آمده است:

امام محمدغزالی در کیمیای سعادت با بهره‌گیری از حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» حقیقت شناخت انسان را شناخت «دل» می‌داند و نیروهای دیگر یعنی شهوت و غضب را در حکم کارگزار و عامل و لشکراو، و چون پادشاه که دل باشد برای رسیدن به پیروزی و مقصد و مقصود خود نیاز به نیرو دارد آنها را به کارگمارد «باید که پیش از آنکه ایشان تو را اسیر گیرند، تو ایشان را اسیرگیری و در سفری که ترافرا پیش نهادند از یکی مرکب خویش سازی و از دیگری سلاح، و این روزی چند که در این منزلگاه باشی، ایشان را به کار داری تا تخم سعادت خویش به معاونت ایشان صید کنی.» (غزالی، کیمیای سعادت، ص ۱۴).

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری کمال انسان را در این می‌داند که انسان این نیروها را به حد تعادل برساند، در این حال است که نیروی شهوت به عفت و غضب به شجاعت و عقل به حکمت و نیرویی که توانسته است اینها را به این درجه برساند به عدالت تبدیل می‌شود. و در حقیقت به فضائل چهارگانه دست یافته است. ابویعقوب در پاسخ به این پرسش که آیا جمع دنیا و آخرت (معاش و معاد) غیر ممکن است می‌گوید:

بدانکه خورد و پوشش و مسکن و منکح که به قدر حاجت بود، آن همه دین بود، منافی و مناقض حقیقت اسلام نبود و این آنگهی بود که اعمال دین و وظائف

شرع و ارکان اسلام انسگاه مرد مسلم بود و حظوظ دنیا، روزگار گذاشتن از غنیمت‌های بزرگ خویش دانستی. لکن ضرورت بقای قالب را بارگران خوردن و خفتن بکشد و شربت تلخ این حظوظ نفسانی، تحمل کند زیرا که قالب مرکب امانت دین است و حمال و وظائف شرع و وی در راه دین اگر از اسب و شتر در راه غزو و حج طاعت و دین بود، اولی‌تر بود که طعام دادن قالب بارکش احکام شرع را و واجبات دین را طاعت و قربت بود. (رتبه الحیات، ص ۳۳)

خلاصه محتوای کتاب رتبه الحیات چنین است: بیان مراتب و درجات زندگی است: از زندگی و آسایش به دنیا که پست‌ترین درجات است تا زندگانی و آسایش به مولا که آسایش به اسلام و آسایش به ایمان
لازمه آن است و برترین مراتب، زندگانی و آسایش به احسان است که نسبتش به مراتب پیشین نسبت آسمان به زمین است وی از ارتقاء در این مراتب به «گشت آسایش» تعبیر می‌کند زیرا در هر یک از این مراحل انسان به لوازم آن دل می‌بندد و در حقیقت آسایش و آسودگی او در آن است. گشت آسایش از این روی تعبیری است از دگرگون شدن باطن و آن از دو طریق حاصل می‌شود «فضل ربّانی» و «مجاهدت» در تخریب آسایشگاه دنیا با پرورش تن به اسلام، با پرورش دل به ایمان و با پرورش سرّ و جان به احسان که بالاترین حد آسایش است می‌توان رسید. (خواجه یوسف، رتبه الحیات، ص ۵۶).

در این کتاب در خلال مباحث اصلی به فراخور حال در باب اسلام و ایمان و احسان، قضا و قدر، فکر، ذکر، دل، خاطر، سرّ و جان سخن رفته است. طریقت خواجه یوسف در این رساله از شریعت فاصله نمی‌گیرد و مراعات احکام و آداب شرعی لازمه سیر و سلوک است (همان ص ۳۳). برخی از اندیشه‌ها و موارد قابل تطبیق در کتاب رتبه الحیات با متن کتاب مرصادالعباد از این قبیل اند:

۲- گشت آسایش

۳- اسلام و ایمان

۴- ذکر - اطوار دل

۵- احسان

۶- معرفت شهودی

۷- طواف کعبه دل

۸- تفاوت ارواح انبیاء با دیگران

۹- مجاهده

۱۰- خوف و خشیت

که ما در این خلاصه، به برخی از موارد آن مختصراً اشاره می‌کنیم. در کتاب رتبه‌الهیات از ابویعقوب درباره ایمان و اسلام سؤال شده که آیا این دو تفاوتی با هم دارند؟ وی پس از طرح مباحثی که می‌خواهد

تفاوت نظر خود را با کسانی که باور دارند این هر دو یکی است، بیان کند سرانجام نتیجه می‌گیرد که اعمال و افکار دین به اسلام، و دید آیات ربّانی و خواطر به ایمان، مربوط است.

«قالب کارکن اسلام است و قلب کارکن ایمان است. هر چند در انتها سرنوشت این هر دو یکی است یعنی قالب بدون دل و دل بدون قالب نمی‌تواند باشد، نتیجه می‌گیرد که سفر از آسایشگاه اسلام به آسایشگاه ایمان است که ذکر به فکر و کردار به دیدار و عین به غیب و نفس به دل و جهر به سرّ و ظاهر به باطن بدل می‌شود و در واقع این خود یک نوع «گشت آسایش» است از اسلام به ایمان. زیرا

گروهی که پیش از گزاردن حقوق مال و تن که ولایت اسلام است و پیش از ذکر زبان که مقدمه فکر دل است خود را به زیرکی خویش اهل فکر شناختند و در یگانگی و عظمت، اندیشه کردند مصداق «ازدادو ارجساً علی رجس و ظلمة علی

ظلمة و حَيْرَةٌ عَلَى حَيْرَةٍ» می‌شوند و کارشان به فلک پرستی و طبایع پرستی و آفتاب و ماه پرستی آمد و به تشبیه و تعطیل و جبر و... کشید. (رتبه الحیات، ص ۵۰).

شیخ نجم‌الدین در مرصادالعباد به همین مسأله اشاره دارد که ثمره نظر ایمان است و ثمره قدم عرفان که اگر جز این باشد به سلک فلسفی و دهری و طبایعی می‌پیوندند و از مقام ایمان و عرفان محروم می‌شوند... آنگه از زمره «اولثک کالانعام بل هم اضل» بیرون آید و به مرتبه انسانی رسد و از حجاب غفلت خلاص یابد و قدم به ذوق و شوق در راه سلوک نهد تا آنچه در نظر آورد در قدم آورد که ثمره نظر ایمان است و ثمره قدم عرفان. بیچاره فلسفی و دهری و طبایعی که از این هر دو مقام محروم‌اند. نجم‌الدین رازی (مرصادالعباد ص ۳۰ - ۳۱).

ابو یعقوب در بیان مقام معرفت و احسان با آوردن مثالی میان سرّ و جان تفاوت قائل می‌شود، وی سرّ را به روغن نهان در میان گردو تشبیه می‌کند که هر چشمی را یارای دیدن آن نیست. او نیز با ذکر حدیثی که جبرئیل از پیامبر (ص) می‌پرسد که یا رسول الله ما الاحسان؟ می‌فرماید: «ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فأعلم انه یراک» یعنی وقتی که خدا را عبادت می‌کنی بایستی چنان باشی که خدا را ببینی زیرا که اگر تو او را نبینی خداوند ترا می‌بیند. «مثال این مقامات مثال لوزاست یا جوز که هم پوست دارد هم ثفل دارد و هم روغن دارد. روغن به ثفل پنهان و ثفل به پوست پنهان. اگر همه دیده‌های تیز بین عالمیان جمع شود تا روغن را در پوست و ثفل جوز ببینند نبینند...» (همان، ص ۵۷).

شیخ نجم‌الدین رازی در بیان درجات معرفت با استشهاد به آیه مبارکه الله نور السموات و الارض مثل و نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح... به همین مثال تمثّل می‌کند و برای معرفت سه مرتبه قائل می‌شود:

۱- معرفت عقلی ۲- معرفت نظری ۳- معرفت شهودی

معرفت عقلی را ویژه عوام خلق می‌داند که همه در این مرتبه مشترک‌اند زیرا عقل را در شناخت و معرفت دخالت می‌دهند تا با استدلال پی به وجود خالق برند و این پایین‌ترین مرتبه معرفت است (علم الیقین) و «معرفت نظری» را از آن خواص خلق می‌داند که مرتبه‌ای بالاتر از معرفت عقلی است و مثال آن مثل تخم زردآلو است که وقتی آن را بکارند از آن سبزه و درخت و شاخ و برگ و شکوفه و اخکوک و زردآلو پدید می‌آید (عین الیقین) اما در این مقام از ثمرات دیگر زردآلو محرومیم چرا که هنوز استعدادی که در تخم زردآلو بالقوه وجود داشته به فعل نرسیده و اثر آن ظاهر نشده است چون اثر آن که نورانیت است از روغن مخفی در هسته زردآلو پدیدار شد به «معرفت شهودی» (حق الیقین) دست می‌یابیم. پس حکمت خداوند چنین اقتضا کرد که برای دیدن این نور مثل نور چراغ، که توسط مصباح و زجاجه و مشکات و فتیله پدید می‌آید در وجود انسان روغن روح که از شجره مبارکه «من روحی» است توسط زجاجه دل و مشکوة جسد و مصباح سر و فتیله خفی به ظهور برسد و این همان درجه از معرفت است که به «معرفت شهودی» موسوم می‌باشد و در اینجا است که صفات الوهیت به جملگی بازدارند، دانستنی دیدنی، دیدنی رسیدنی، رسیدنی چشیدنی، و چشیدنی بودنی و نبودنی نابودنی، و نابودنی بودنی... (مرصادالعباد، ۱۲۴).

ذکر:

ذکر از مواردی است که می‌تواند افکار و اندیشه‌های عرفانی خواجه یوسف و شیخ نجم‌الدین رازی را مورد سنجش قرار دهد. در متون عرفانی تعبیر و برداشت‌های مختلفی روی کلمه جلاله «لا اله الا الله» شده است گاهی «لا» به ازدها و زمانی به جارو و کلید مانند شده است که ماسوی الله را می‌بلعد و جارو می‌کند تا بتواند الله را اثبات کند. زیرا ورود فرشته و حق به دل مستلزم محو شیطان و جز آن

می‌داند، چنانکه به مصداق شعر حافظ که می‌فرماید:

خلوت دل نیست جای زحمت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید
تحقق ذکر خداوند در دل به ورود سلطان در شهر و یا نقطه تازه فتح شده‌ای
می‌داند که باید شهر از زحمت غوغا و اجانب فارغ شده و دشمنان سلطان نابود
شده باشند از این رو در هر دو متن رتبه الحیات و مرصادالعباد اصطلاحات و
واژگانی مناسب و نزدیک به هم برای تبیین این مطلب آورده شده است که این دلیل
ارتباط افکار بین این دو عارف بزرگ است.

تبدیل ذکر زبان به ذکر جان و ذکر جان به ذکر دل با تعبیر مشابه از موارد قابل
انطباق در کتاب رتبه الحیات و مرصادالعباد است:

«بدانکه فکری که آن فکر انسگاه مؤمن آید، و محل آرام و سکینت وی بود،
حیات و زندگی دل به وی بود، فکری بود زاده از ذکر، بی تکلف بنده، در بنده در
ظهور می‌آید. و تا ذکر تن سفر به پایان نرساند صورت نبندد، از آنجا که سنت
حق است که فکر موهبتی در وجود آید. و پایان سفر ذکر تن آن است که هفت اندام
در ذکر با زبان مساعدت کند حتی الشعر و الظفر چنانکه دل بشنود و بداند و بدین
سمع ذکر از اطراف، دل گرم گردد و قوی شود و در ذکر مساعدت کند. و غایت ذکر
دل چهل روز بود. از پس چهل روز انوار مجتمع شده در دل شعاع زند و به روزن‌های
حواس بیرون آید... و سلطان در ذکر، دل بود تا وی را نشاط می‌بود زبان نظاره است
و چون دل مانده شود نوبت به زبان دهد. (رتبه الحیات صص ۴۱-۴۰)

این مطلب در کتاب مرصادالعباد بسیار با تفصیل آمده است اما جوهره کلام
یکی است که به صورت اختصار اندکی از آن ذکر می‌شود:

«چون سلطان ذکر ساکن ولایت دل بیود، دل با او اطمینان و انس گیرد و با هر چه
جز اوست وحشت ظاهر کند... آنجا هیچ اندیشه‌ای غیر حق بنماند و همه سوخته
شود و نور ذکر و جوهر کلمه قائم مقام جمله نقوش ثابت گردد... چون شهر جسد از

غوغای رنود شیاطین و تشویش او یاش صفات ذمیمه نفسانی پاک گشت و آینه دل از زنگار طبیعت صافی شد، بعد از این بارگاه جمال صمدیت را شاید... (مرصادالعباد، صص ۲۰۵-۲۰۷)

خواجه یوسف در رابطه تبدیل ذکر زبان به ذکر دل و حضور خداوند در دل تعبیری زیبا از آیه مبارکه «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا» به دست داده است که ذکر زبان را، به مجاهده و هدایت سبیل را به افاضه فکر الهی تشبیه کرده است. «مصدق این نکته قول خداوند است جل جلاله «و الذین جاهدوا...» مجاهدت ذکر زبان است، هدایت سبیل گشادن در فکر دل است... عمل صالح اعمال تنی است و آن ذکر است حیوة طیبه فتح باب فکر است و برخاستن ظلمت هوا و شهوت است که صفت بهیمی است. و حُجُب، حَب حیات و مال و جاه است، تا این معنی به ذکر زبان نفی نکنی رایت انوار عالم ایمان از عالم کشف جمال نماید: (رتبه الحیات، ص ۴۹). وی رسیدن به توحید خالص گذر از عرفات ایمان به خانه احسان می داند که کلمات مراعات النظیر با حجّ در متن رتبه الحیات و مرصادالعباد می تواند گونه دیگری از موارد قابل تطبیق در این دو کتاب باشد:

«از عرفات ایمان عرفان روی به خانه احسان نهید و از مزدلفه زلفت و منای منت و رمی ارادت و ذبح حرقت و حلق محبت فارغ شوید و طواف خانه احسان کنید که در طواف خانه احسان تفرقه نیست، پراکندگی نیست، محجوبی نیست، غایبی نیست، شرک خفی نیست همه آن حرف است که «ان تعبد الله کائک تراه» استغراق در وحدانیت است، استهلاک در فردا نیت، احتراق در الهیت.» (رتبه الحیات، ص ۵۴).

و در مرصادالعباد درباره حج که یکی از ارکان شریعت است گوید: «و اما حج اشارت می کند به مراجعت با حضرت عزّت و بشارت می دهد به وصول به حضرت خداوندی... و چون به احرامگاه دل رسیدی به آب انابت غسلی بکن و از لباس

کسوت بشریت مجرد شو و احرام عبودیت در بند و لیبیک عاشقانه بزن و به عرفات معرفت در آی، و بر جبل الرحمه عنایت بر آی و قدم در حرم حریم قرب مانه و به مشعر الحرام شعار بندگی ثباتی بکن و از آنجا به منای منیت منا آی و نفس بهیمی را در آن منحرف قربانی کن و آنگه روی به کعبه وصال مانه... پس به کعبه وصال ما آی و خود را چون حلقه بر دریمان و بی خود در آی که خوف و حجاب از خودی خیزد و امن و وصول از بیخودی... (مرصادالعباد، صص ۱۷۰-۱۷۱).

نتیجه :

رساله رتبه الحیات با اینکه بسیار کم حجم است حاوی بسیاری از مطالب عمیق عرفانی است که در آثار عرفای پس از او تأثیر داشته است. شرح و تفسیر این کتاب قابل انطباق با بسیاری از کتب عرفانی بویژه کتاب مرصادالعباد شیخ نجم‌الدین رازی است.

منابع :

- ۱- در قلمرو آفتاب، مقدمه‌ای بر تأثیر قرآن و حدیث در ادب پارسی، دکتر علی محمد مؤذنی، انتشارات قربانی، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۵.
- ۲- رتبه الحیات، خواجه یوسف همدانی به ضمیمه رساله الطیور نجم‌الدین رازی، به تصحیح و با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳- سبکی، عبد الوهاب، طبقات الشافعیه الکبری، به کوشش عبدالفتاح محمد حلو و محمود محمدطناحی، دمشق، ۱۳۸۸ق.
- ۴- کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، به تصحیح ژوکوفسکی و مقدمه قاسم انصاری، طهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۵- کیمیای سعادت، ابو حامد، امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، انتشارات علمی و

فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴.

۶- مرصاد العباد، نجم‌الدین رازی، به اهتمام دکتر محمدامین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵.

۷- نفحات الانس من حضرات القدس، نورالدین عبدالرحمان جامی، مقدمه، تصحیح و

تعلیقات دکتر محمود عابدی، مؤسسه اطلاعات تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی